

به مناسبت چهلمین روز

خاموشی جان باختہی راه آزادی محمد جعفر پوینده

**مرگ**

**کار مزد**

**دفاع از حقوق بشر**

جواد موسوی خوزستانی

در میان بہت و حیرت همگانی، جسد بی جان منافع صدیق حقوق بشر در حالی در بیابان‌های اطراف شہریار پیدا شد کہ بر اثر خفگی، چہرہی محبوب و معصومش سیاہ و متورم شدہ بود؛ جعفر ۴۴ سالہ، صاحب ۱۳۰ اثر عمدتاً جدی و سنگین (کہ بیست اثر از آن‌ها منتشر شدہ است) پیش از مرگ، چندین ماہ بہ طور جدی و بی وقفہ بر ترجمہ، ویرایش و بازخوانی متن دو کتاب تازہی خود دربارہی «حقوق بشر» کار کردہ بود. تلاش بی وقفہ و کار شبانہ‌روزی بر روی ترجمہ و برگردان متن‌های دشوار باعث شدہ بود کہ هموارہ چشمان سرفروغش بہ گود نشستہ و قرمز باشد. ہمیشہ از درد دست راست گلایہ داشت اما حتا یک روز ہم حاضر نبود قلم بر زمین نهد تا شاید درد دستش التیام یابد، و با خوش رویی و تواضع، خواہش و توصیهی دوستان نزدیک مبنی بر استراحت کردن را نادیدہ می‌گرفت.

پویندہ را دیگر ہمہ می‌شناختیم او عاشق تحقیق و نوشتن بود حتا در شرایط بیماری و تب ۴۰ درجہ بی وقفہ و مدام کار می‌کرد؛ با درد استخوان‌ها می‌ساخت، با سردردهای مزمن دست و پنجه نرم می‌کرد، غم بیماری لاعلاج خواہر را بہ دل می‌زد و بغض سنگین را فرو می‌خورد اما دست از کار نمی‌کشید. او می‌نوشت، می‌نوشت و باز ہم می‌نوشت حتا زمانی کہ صاحب‌خانہ برای تأخیر چندروزہی دریافت اجارہ منزل، جعفر و خانوادہ‌اش را زیر فشار می‌گذاشت.

بشکاری چنین عظیم و جانسوز، از ایمانی ژرف بہ حقوق و آزادی انسان‌ها حکایت دارد، و پویندہ در ہمہی سال‌های مبارزہی فرهنگی‌اش، صادقانه برای استقرار آزادی و حقوق بشر (بہ ویژه حق بیان و آزادی قلم و اندیشہ) تلاش کرد. جای این پرسش باقی است کہ حکومت‌ها تا چہ حد آمادہی پذیرش این امرند کہ دموکراسی و حقوق بشر برای توسعہی پایدار، ضروری ہستند. بر هیچ کس پوشیدہ نیست کہ بعضی از حکومت‌ها حتا تا بدانجا پیش می‌روند کہ وانمود می‌سازند دموکراسی مفہومی غربی و بیگانہ با نظام‌های ارزشی آن‌هاست و غالباً ادعا می‌کنند کہ توسعہی اقتصادی یا حقوق سیاسی (یعنی با دموکراسی) آشتی‌ناپذیر و در نتیجہ، بہ ناگزیر تقدم با عامل اقتصادی است. در برابر چنین استدلال‌هایی باید بہ بررسی و تعریف دقیق مفاہیم فرهنگ، توسعہ و حقوق بشر پرداخت تا مانع آن شد کہ این مفاہیم در راه ضدیت با تمایلات مردم بہ دموکراسی و حقوق بشر، بہ کار بردہ شوند یا بہ عبارت دقیق‌تر، مورد تحریف قرار گیرند»<sup>(۱)</sup>

اندام لاغر و تکیہی جامعہ‌شناس منتقد از زندگی رنج‌خیز او حکایت داشت. پویندہ از کوران زندگانی دشوار و سراسر محرومیت، فرا روئیدہ بود. از او ان نوجوانی برای تأمین معاش بہ کارهای سخت و پرمشقت پرداخت و بہ ہمین سبب، تفکر خلاق و پویندہ‌اش با عشق و تعہد بہ نجات محرومین و ستمدیدگان گرہ خورد. در ہمین راستا، در یکی از ترجمہ‌هایش نوشت: «... تہیدستان بی‌قدرت و بی‌صلا ہستند. قدرت یعنی امکان بیان و اعمال ارادہی خود در یک رابطہی اجتماعی معین! تہیدستان نہ می‌توانند دیدگاهی را بہ کرسی بنشانند نہ فشاری وارد آورند و نہ در بیش تر موارد، کم‌ترین نفوذی

داشته باشند. کافی نیست که به تهیدستان کمک مادی بشود، باید آنان از قدرت کافی برخوردار شوند تا بتوانند نظری را که دربارهی خویش دارند تغییر دهند و دیگر خود را افرادی ناتوان و بی تأثیر در میان دنیای بی‌اعتنا ندانند»<sup>(۲)</sup>

به حسب نوع زندگی سخت و برفراز و فرودش، رنج و حرمان مستمیدگان را درک می‌کرد ولی هیچ‌گاه عمل اجتماعی و خلافت تابع احساسات و عواطف زودگذر قرار نگرفت. همواره می‌گفت که راه نجات و رهایی مستمیدگان این مرز و بوم، رشد آگاهی و ارتقاء فهم و پیش آنان است؛ از این رو جوانی و تمامی لحظات عمر پربار خویش را برای انتقال آگاهی و دانش پیشرفته‌ی اجتماعی به کشورش وقف کرد. بازخوانی و برگردان اندیشه‌های منتقدین و متفکران برجسته‌ی جهان؛ لوکاچ، باخنین، آدورنو، برشت، گرامشی، گلدمن، هگل، ما کارنکو، کوهرلر، ژان لویی کالوه و ... بی‌تردید توانست منشأ اثری جدی در فهم نظریه‌های انتقادی و جامعه‌شناختی در میان روشنفکران ایرانی باشد.

طاقت و پشتکار حیرت‌انگیز وی در ترجمه‌ی بر وسوایس متن‌های دشوار فلسفی و انتشار آثار سنگین ادبی، تمجیب دوست و دشمن را برانگیخته بود و چه بسا افرادی که از دور با آثار متعدد منتشر شده‌اش آشنا می‌شدند تصور می‌کردند که وی نویسنده‌ی پرکار است و لذا فرصتی برای فعالیت‌های اجتماعی نمی‌یابد اما دوستان نزدیک و صمیمی‌اش (و البته تعدادی نیروهای مخالف آزادی نیز) از فعالیت‌های سرگرم و خاموشانه‌اش (در حوزه‌ی عمل اجتماعی) آگاهی کامل داشتند. پوینده از اعضای فعال و پرجنبه‌ی «کانون نویسندگان ایران» و از جمله افرادی بود که نه تنها در تهیه و تدوین و به ثمر رساندن متن اعتراضی، مشهور به نامه‌ی ۱۳۴ نویسنده (که علیه حاکمیت سانسور بر کشور، و خطاب به رئیس‌جمهور منتشر شد) فعالیت چشمگیری داشت بلکه در دو سه سال اخیر به ویژه پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ به کمک یاران و همسنگرهایش در کانون نویسندگان، برای تهیه‌ی متنی فراگیر و جامع (پیش‌نویس منشور کانون) به شدت فعال بود. هم‌چنین از افرادی ناپذیر شدن دوست و هم‌رزمش (زنده یاد «محمد مختاری») لحظه‌ای از تلاش و فعالیت برای روشن شدن وضعیت وی از پای ننشست.

در حوزه‌ی تفکر و قلم، پوینده در عرصه‌های گوناگون دانش اجتماعی از جمله: نقد ادبی، حقوق زنان، جامعه‌شناسی ادبیات، روانشناسی، فلسفه، حقوق بشر و ... کار می‌کرد و مطلب می‌نوشت. بر خلاف معدودی از نویسندگان، که دارای نگاه تک‌خطی به تحول اجتماعی هستند پوینده سعی صدر و نگرشی جامع و باز داشت از این رو با مجله‌های گوناگون همکاری می‌کرد و مقالات وی در بسیاری از نشریات مستقل منتشر می‌شد و از این طریق در ایجاد فضای گفتمان نقد ادبی در کشور، نقش ماندگاری بر عهده گرفت.

انتشار آثار متعدد از وی در خلال سال ۱۳۷۵ - ۱۳۷۶ (نزدیک به ۱۰ اثر جاندار و ارزنده) باعث شد که دوستان نزدیک وی، آن را سال پوینده نام نهند. از دیگر سبب، دقت و موشکافی وی در بررسی تاریخ و

جامعه‌شناسی ادبیات و نیز دقت و حساسیت بسیار در امر ترجمه متن‌های پیچیده و دشوار به خدی برای دوستان و اهل تحقیق پشتوانه محسوب می‌شد که نه تنها در حوزه‌ی ترجمه متن‌های سنگین به تدریج به عنوان مرجع شناخته شده بود بلکه در مواردی که دیگر مترجمان از نظر صحت و سقم تاریخ وقایع و یا تحلیل سیرنقد ادبی با مشکل و ابهام مواجه می‌شدند این جعفر بود که با چهره‌های متمسب و حوصله‌ای درخور تحسین، گره مشکل را می‌گشود.

به یاد دارم، دوم خرداد امسال که سالگرد پیروزی ملت ایران در رأی دادن به آزادی و تساهل را در دانشگاه تهران یاس می‌داشتیم، جعفر را با همان لباس ساده‌ی همیشگی در حالی که کیف قهوه‌ای و کوچکش را از شانه آویخته بود، در دانشگاه ملاقات کردم. شاد و قیبراقت می‌نمود و از خستگی همیشگی چهره‌اش اثری نبود. یا من متوجه نشدم. پس از اتمام سخنرانی رئیس‌جمهور، به اتفاق از دانشگاه بیرون آمدیم؛ از قضا تنی چند از دوستانش را دیدم و پس از مراسم معارفه به اتفاق آن‌ها به سوی میدان انقلاب حرکت کردیم. در طول مسیر، گفتگوی جعفر با آنان به تدریج حساس شد و من سراپا گوش بودم و در بحث دخالتی نمی‌کردم. برایم جالب و آموختنی بود که چگونه این جامعه‌شناس منتقد و ژرف‌نگر، که همواره خوش‌باوری ساده‌اندیشانه در مورد تحولات بعد از دوم خرداد را محکوم می‌کرد در مقابل حرف‌های مایوسانه‌ی آنان از حماسه‌ی شورانگیز مردم و برآمد دوم خرداد به دفاع برخاست: «... هر کس با هر انگیزه در این شرایط حساس تاریخی در مقابل این حرکت میایونی مردم جهت کسب دموکراسی و حقوق از دست رفته بایستد، و آن را محکوم یا تمسخر کند، آب به آسیاب نیروهای تمامیت‌خواه ریخته است و در صف دشمنان آزادی قرار دارد...» و این جمله‌ی وی هم‌چنان در گوشم طنین دارد.

نه تنها در افکار محمد پوینده که در میان اکثریت قریب به اتفاق نویسندگان متعدد و مستقل این ملک به ویژه پس از رویکرده دوم خرداد، ایمان به توانایی و همبستگی مردم و امید به استقرار جامعه‌ی مدنی، استوارتر شده است و خاطر من هست که پس از احضار اعضای کانون نویسندگان به دادستانی در چند ماه پیش، در دیداری که با وی داشتم (و البته تصور می‌کردم که از تشکیل کانون منصرف شده است)، درآمد که: «... نه آقا، تازه کار شروع شده، فکر نکن که استقرار دموکراسی به همین سادگی به دست می‌آید... ایران برای استقرار آزادی بهایی سنگین باید بپردازد...»

باری، این شمایی بسیار مختصر و موجز از زندگی وارسته و پرثمر یکی از نویسندگان منتقد این مرز و بوم است که اخیراً جامعه‌ی ما از فیض وجود پر برکت آن‌ها محروم شده است. محمدجعفر پوینده، داریوش فروهر، مجید شریف، محمد مختاری، میرعلایی، دکتر تفضلی، غفار حسینی، ذال زاده، پیروز دوانی، پروانه فروهر، دکتر سامی، و حسین برازنده به کدامین جرم این چنین بی‌رحمانه از زندگی و حیات محروم شدند؟ «بائی ذنب قُتِلَتْ؟»

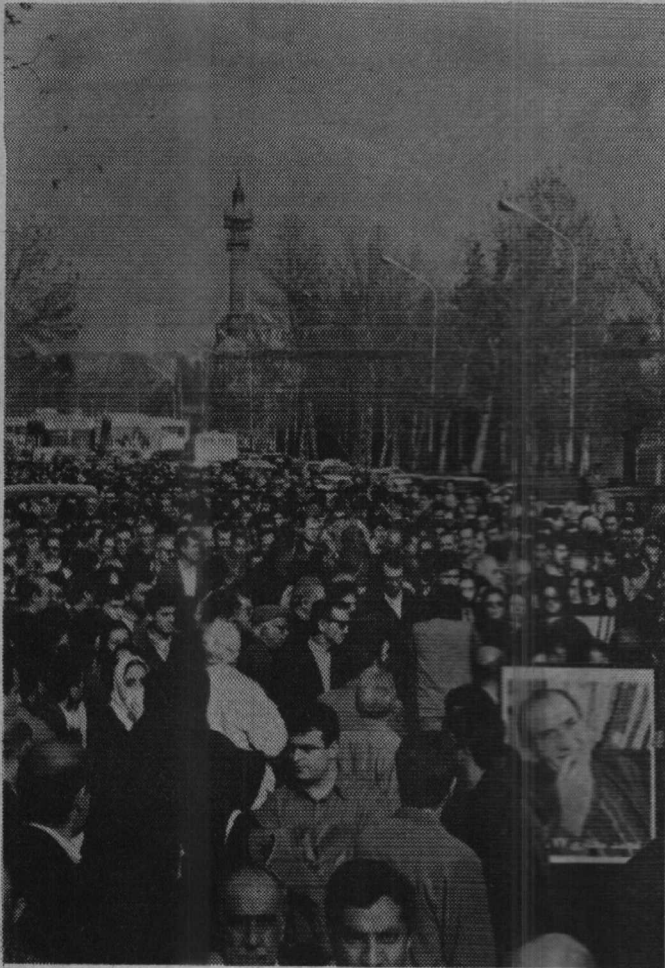
به واقع کدام تلقی و برداشت انحصارگرایانه، وجود

آنان را تحمل نداشت؟ چه نوع تبلیغات، خطابه‌ها و سخنرانی‌هایی زمبینه‌ی مرگ جان خراش این نویسندگان و منتقدان فرهیخته را مهیا کرد؟ ... کسانی که با تبلیغات و سخنان غیرمسئولانه‌ی خویش این فضای پرخشونت و هراس‌انگیز را فراهم کردند فردا در پیشگاه خدا چه پاسخی دارند؟ این ضایعات عظیم انسانی چگونه جبران خواهد شد؟ آیا تصور می‌کنند با به شهادت رساندن رهروان راه حقیقت و مدافعان حقوق بشر، می‌توان روند رو به تعالی کنونی را به قبل از دوم خرداد بازگرداند؟ آیا با ریختن خون صاحبان قلم و گرفتن جان اندیشمندان «غیرخودی» می‌شود از اتحاد و همبستگی آنان با نیروهای فعال و متفکران صدیق نواندیش دینی جلوگیری کرد؟ آیا فکر می‌کنند با دست زدن به این اعمال شنیع می‌توان نویسندگان این سرزمین کهنسال را از تشکیل کانون صنفی خویش (کانون نویسندگان ایران) مایوس کرد؟ به واقع چگونه امکان دارد نهضت ملی ایران را که ریشه‌های عمیق در خاک و تاریخ این سرزمین دارد با کشتن برخی رهبران جسور و پاک‌باخته‌اش، متوقف کرد؟ در کجای دنیا سابقه دارد که با کشتن و تکه‌تکه کردن آزادی‌خواهان و ساقط و بی‌اعتبار نمودن دولت‌های ملی و مردمی، گرهی از مشکلات ساختاری جامعه گشوده شده باشد؟ این امید یباطل است که تصور می‌کنند با کشتن و خفه کردن مخالفان، با بستن روزنامه‌ها و لغو امتیاز مجله‌های مستقل، نیروهای روشنفکری و دگراندیشان این مرز و بوم، پشت جبهه‌ی دوم خرداد را رها خواهند کرد زیرا اگر مخالفان آزادی و تساهل، تجربه‌ی سقوط دولت‌های ملی و مردمی (مصدق، آژنده، ابنز، جمال عبدالناصر، باند رانایکه، و ...) را دارند که بر اثر ایجاد ناراضی میان توده‌های مردم، در مواجهه با ارتجاع، بی‌دفاع ماندند از قضا نیروهای روشنفکری این مملکت نیز با احساس مسئولیت، این تجارب را دنبال می‌کنند و بنابراین، با تحمل همه‌ی این فشارها و ضربات سهمگین، دست از حمایت و دفاع از روند قانون‌گرایی و اصلاحات، بر نمی‌کشند. این اعمال شنیع و ابلهانه در حالی صورت می‌گیرد که جبهه‌ی دوم خرداد با وجود رهبری متفکر و جسور، آرام آرام، گشتی بحران زده‌ی کشور را به ساحل نجات رهنمون شده است و پیروزی درخشان نظریه‌ی «گفتگوی تمدن‌ها»، حیثیت ایران و ایرانیان را در افکار عمومی جهان، صدچندان کرده است!

باری، لوکوموتیو تحول خواهی با واگن‌هایی بسیار، مملو از نیازهای سرکوب شده در روز دوم خرداد ۱۳۷۶ به راه افتاده است و به همت و یابرداری مردم آگاه و هوشیار ایران، موانع را یکی پس از دیگری پشت سر می‌نهد و به رغم تمامی این توطئه‌ها دیری نمی‌پاید که با گذر از تونل‌های تاریک و پیچایی، سرفراز به صبح روشن فردا خواهد رسید. به این امید.

#### پانویس‌ها:

- ۱- دموکراسی، میراث مشترک نوع بشر - اونگ سان سوکی - ترجمه محمد پوینده - جامعه سالم شماره ۲۱.
- ۲- همان جا.



خورشید سپرد چهر زرکاری  
 بر محبس تیره‌ی شب تاری  
 بر گردن او طناب‌ی از ظلمت  
 آید نفسش برون به دشواری  
 شب از سر کین به خنجری بران  
 زد بر دل روز زخمه‌ای کاری  
 گیتی بنمود رخ به دیگرسان  
 از کسوت نور و روشنی عاری  
 شب دیو سیاه رسته از زنجیر  
 دارد به فسون سر میاننداری  
 شب دیو سیاه دشنه بر داستان  
 تا خون کیان شود بر آن جاری  
 شب دشمن روز و حسن و زیبایی  
 شب ساتر هر پلشت ادباری  
 شب چیره شده به سرزمین نور  
 خونریزی و خشم و کین بر او ساری  
 شب دشمن شور و جنبش و شادی  
 شب آفت فکر و رأی و هشپاری  
 شب چادر قیرگون بسر کرده  
 چون دزد به رهزنی بیداری  
 در این شب هولناک وهم‌انگیز  
 قومی زده کوس فخر و سرداری  
 قومی به شقاوت دد و شیطان  
 قومی به نهایت تبه‌کاری  
 قومی به فریب کرده سرمایه  
 دین را چو متاع پست بازاری  
 قومی به دروغ و ریب استاده  
 مشغول فریب و عذر و مکاری  
 قومی نه ترحمش به انسان‌ها  
 نی باک به دل ز هر شررباری  
 قومی که نه حصه‌ای ز دین برده  
 نی بهره‌ی اندکی ز دین‌داری  
 قومی نه گرسنه را دل رحمت  
 قومی نه فتاده را سر یاری  
 قومی به کهن رسوم فرسوده  
 و آداب غریب و مسخ و تکراری  
 قومی که به هدیه داده مردم را  
 معتادی و درد و فقر و بیماری  
 قومی به جهالتی ز عهدی دور  
 افراخته رایت عملداری  
 قومی که نصیب از آن جوانان را  
 سهمی نه جز اعتیاد و بیکاری

این شب زندگان ز حد فزون دارند  
 هر جرم و جنایتی که بشمار  
 بردند به دست‌های خون‌آلود  
 جان از بدن شریف مختاری  
 بستند ره روان پوینده  
 کشتند ورا به مکر و غداری  
 بس دشته زدند بر فروهرها  
 با ددمنشی و نفس خونخواری  
 ای روح عدالت اهورایی  
 کی دست از آستین به در آری  
 کاین شیخ‌زدگان پست ددخورا  
 زی دوزخ جاودانه بسپاری